

آئین سالگرد درگذشت شاهدخت لیلا باشکوهی در خور برگزار شد



کردن تحصیلات خود در رشته ادبیات تطبیقی که بسیار بدان علاقه داشت به دانشگاه «براون» در «رودآیلند» نیویورک رفت.

شاهزاده لیلا به شعر و ادبیات زبان فارسی بویژه آثار حافظ و مولانا جلال

مراسم حضور نداشت.

با آنکه در آئین یادبود تعداد زیادی از افراد شرکت کرده بودند ولی این مراسم از حداقل تدابیر امنیتی دولتی برخوردار بود. تنها چهار مأمور مراقب امنیتی در مراسم حضور داشتند و در واقع بخش عمده مراقبت‌های امنیتی توسط شماری از جوانان ایرانی شرکت‌کننده انجام شد که به شایستگی توانستند با نظم و ترتیب خاصی از عهده این امر برآیند.

در این مراسم شعری که «گوگل» پرستار و دوست نزدیک شاهدخت لیلا زیر عنوان «توهستی» برای او سروده بود در میان شرکت‌کنندگان پخش شد.

نگاهی بر یک زندگی کوتاه

شاهدخت لیلا پهلوی دو سال قبل در دهم ژوئن سال ۲۰۰۱ در هتل محل اقامتش در لندن چشم از جهان فرو بست.

شاهزاده خانم لیلا پهلوی که جوانترین فرزند شاه فقید و شهبانو فرح بود در تاریخ ۲۷ مارس ۱۹۷۰ در یکی از بیمارستانهای نظامی تهران چشم به جهان گشود و تا ۹ سالگی را به تحصیل در دبستان کاخ نیاوران گذراند.

لیلا در سال ۱۹۷۹ درست یک روز پیش از عزیمت شاه و علیاحضرت فرح به خارج همراه خانم فریده دیبا مادر بزرگ خود و برادرش علیرضا، تهران را به سوی تکراس در ایالات متحده ترک کرد تا به برادر بزرگترش شاهزاده رضا پهلوی ملحق شود.

آغاز دوران تبعید، جستجو برای یافتن مأوایی برای زندگی و سپس مرگ

پدری که به او بسیار دل بسته بود باعث ایجاد جراحاتی در روح حساس لیلا شد که تا آخرین روزهای زندگی او را ترک نکرد. پرنسس لیلا دوران تحصیل ابتدایی و متوسطه را در مدرسه «ماری مونت» در نیویورک به پایان رسانید و سپس تحصیلات خود را در مدرسه امریکایی قاهره و پس از آن در مدرسه «رای کانتری دی اسکول» ادامه داد و در سال ۱۹۸۸ تحصیلات دبیرستانی را به پایان رساند. وی پس از آن برای دنبال

- علیا حضرت فرح پهلوی: در این روز یادهمه جوانانی را که در راه آزادی میهن جان باختند گرامی می‌داریم**

- صدها تن از ایرانیان از کشورهای مختلف در مراسم شرکت کردند**

در دومین سالگرد درگذشت اندوهبار شاهزاده خانم لیلا پهلوی جوانترین فرزند محمدرضا شاه و علیاحضرت فرح پهلوی صدهانت از ایرانیان بر سر مزار او در گورستان پاسی پاریس گردآمدند و با نثار دسته‌های گل یاد و خاطره پرنسس جوان را که در غربت سرد تبعید رخ در نقاب خاک کشید گرامی داشتند.

در این مراسم که روز هفتم ژوئن - ۱۷ خرداد ماه-برگذار شد نزدیک به ششصد تن از ایرانیان حضور داشتند. علاوه بر جمعی از ایرانیان مقیم فرانسه، شمار کثیری نیز از کشورهای مختلف، انگلستان، بلژیک، هلند، کانادا، آمریکا، نروژ، دانمارک، سوئیس، لوکزآمبورگ و آلمان در این آئین شرکت کرده بودند تا به شاهزاده خانم ادای احترام کنند. حضور بخشی از ایرانیان مقیم آلمان که توسط چندین اتوبوس با نظم و ترتیبی خاص در مراسم شرکت کرده بودند چشمگیر بود. سه سازمان سیاسی طرفدار مشروطه پادشاهی که جبهه واحدی را تشکیل داده‌اند برنامه‌ریزی این سفر را انجام داده‌بودند. تاج گل بزرگی که ایرانیان در قالب نقشه ایرانزمین همراه با پرچم سه‌رنگ شیر و خورشید نشان، به‌این آئین آورده‌بودند جلوه‌ای خاص به مراسم بخشیده و شور و هیجان ویژه‌ای در عاشقان زادبوم آریایی برانگیخته بود. علاوه‌براین صدها دسته‌گل از سوی ایرانیان شرکت‌کننده بر مزار شاهزاده خانم نثار شد و آرامگاه وی گلباران گردید. هم‌زمان دهها تن از دختران جوان ایرانی درحالی که شمع های روشن به‌نشانه سوگواری در دست داشتند در اطراف آرامگاه گرد آمدند و یاد شاهزاده خانم لیلا را در خاطره‌ها زنده کردند.

مراسم سالگرد، باشکوه و جلوه‌خاصی

شاهزاده خانم را دستخوش ناآرامی کرده بود و موجب بروز اثرات جسمی و روحی ناگواری در وجود او شده بود. شاهزاده خانم لیلا پهلوی در چند سال گذشته به دلیل شدت گرفتن بیماری و بالاگرفتن حالات افسردگی و خستگی مزمن تحت درمان قرارداشت که سرانجام در مقابل آن تاب نیاورد و در سن ۳۱ سالگی چشم از جهان فروبست.

گوئی هرگز ایران را ترک نکرده‌ام

شاهدخت لیلا به علت روحیه انزواطلبی که داشت کمتر در مجامع ظاهر می‌شد و کمتر با روزنامه‌ها که مشتاق مصاحبه با او بودند گفتگو می‌کرد. با این حال یک سال پیش از مرگ گفتگوئی با مجله اسپانیایی «هولا» انجام داد.

زندگی پرنسس لیلا پهلوی از نخستین سالهای عمر با رویدادهای تلخ و ناگوار همراه بود. ۹ سالی بیش نداشت که در پی توفان انقلاب، وطن را از دست داد و ده‌ساله بود که دست تقدیر پدر را از او جدا کرد. لیلا به این هر دو سخت دل بسته بود. درد بی وطنی و غم از دست دادن پدر تا آخرین لحظات زندگی کوتاهش با او همراه بود. قلب و روح پرنسس جوان حساستر از آن بود که بتواند این دردها را در مسیر گذشت ایام و سالهای غربت در خود هضم کند. از سوی دیگر حوادث دردناک و توام با وحشت ایام بحرانی اواخر ۵۷ و نخستین سال تبعید و آوارگی که با دوران کودکی وی هم‌زمان بود آنچنان تاثیر ناگواری در روحیه او باقی گذارد که کابوس وحشتناک آن تا پایان عمر او را رها نمی‌کرد. مجموعه این عوامل رفته رفته شاهزاده خانم زیبا را به افسردگی شدید دچار کرد و او را که در اوج زیبایی و جوانی باید از یک زندگی شاد بهره‌مند باشد به «شاهزاده خانم غمگین» و منزوی تبدیل کرد. آنچه در دسترس او بود برایش دوست داشتنی نبود و آنچه دوست داشتنی بود در دسترسش نبود؛ وطن و پدر.

هرگاه سخن از وطن به میان می‌آمد

خبره‌کننده‌ای برخوردار بود، درباره عشق و در پاسخ به این سؤال که آیا امید دارد که فرد مورد علاقه خود را پیدا کند، می‌گوید: «مهم‌ترین چیزی که وجود دارد این است که انسان خود را پیدا کند، دلیلی برای زیستن بیابد، مسیر زندگی‌ش را پیدا کند و هدفش را تعیین نماید.»

درباره عشق می‌گوید: «حوادث به سادگی اتفاق می‌افتد. نمی‌توان پیشاپیش برای آنها برنامه‌ریزی کرد. بعضی مواقع کسی نظرم را جلب می‌کند اما پیش از آنکه به دام عشق بیفتم، با خود می‌گویم (نه، راهی ندارد) و از آن در می‌گذرم.» «نمی‌خواهم آدم بدبینی به نظر بیایم، اما به عقیده من در پایان هر رابطه مهم‌ترین چیز حس احترام است و تحمل، نه احساسات.»

گزارش: ناصر محمدی

می‌گفت بزرگترین آرزویش این است که روزی به زادبوم خود ایران بازگردد. درباره پدر چندی پیش به برخی از دوستانش گفته بود: «پدرم همواره در رویاهای من حضور دارد» وافزوده بود «آخرین حرفی که پدر به مادرم گفت این بود که مواظب بچه‌هامان باش». شاهزاده خانم، سال گذشته در مصاحبه‌ای با مجله اسپانیایی «هولا» که در زبان انگلیسی به نام «هلو» چاپ می‌شود از عشق و علاقه‌اش به ایران، رویاهای شیرین کودکی و نیز از کابوس‌هایی که این رویاها را در هم می‌ریزد و ترس و وحشت ایجاد می‌کند سخن می‌گوید: «خیلی کوچک بودم که ایران را ترک کردم اما همواره در رویاهایم ایران را می‌بینم. مناظر دوست داشتنی‌اش همیشه در نظر من زنده است. اما دریغ که این رویاهای شیرین گاه به کابوس بدل می‌شود، کابوسی که بارها رویاهای شیرینم را بهم زده و مرا تا سرحد مرگ ترسانده است. خودم را در میان قصر می‌بینم ولی احساس می‌کنم که قرار نیست من این جاباشم. اگر کسی مرا بگیرد سرم را خواهد برید.» او می‌افزاید: «بیشترین سالهای عمرم را در خارج از کشور سپری کرده‌ام اما همچنان «ایرانی» باقی مانده‌ام آنچنانکه گویی هرگز ایران را ترک نکرده‌ام.»

شاهزاده خانم که از زیبایی خیره‌کننده‌ای برخوردار بود، درباره عشق و در پاسخ به این سؤال که آیا امید دارد که فرد مورد علاقه خود را پیدا کند، می‌گوید: «مهم‌ترین چیزی که وجود دارد این است که انسان خود را پیدا کند، دلیلی برای زیستن بیابد، مسیر زندگی‌ش را پیدا کند و هدفش را تعیین نماید.»

درباره عشق می‌گوید: «حوادث به سادگی اتفاق می‌افتد. نمی‌توان پیشاپیش برای آنها برنامه‌ریزی کرد. بعضی مواقع کسی نظرم را جلب می‌کند اما پیش از آنکه به دام عشق بیفتم، با خود می‌گویم (نه، راهی ندارد) و از آن در می‌گذرم.» «نمی‌خواهم آدم بدبینی به نظر بیایم، اما به عقیده من در پایان هر رابطه مهم‌ترین چیز حس احترام است و تحمل، نه احساسات.»